

من، پیش از تو

جوجو مویز

ترجمه: مریم مفتاحی



ناشر برگزیده ویژه سال ۱۳۹۲

فهرست مطالب

۷	فصل ۱- ۲۰۰۷
۱۳	۲۰۰۹
۳۱	فصل ۲
۴۹	فصل ۳
۶۹	فصل ۴
۹۰	فصل ۵
۱۱۱	فصل ۶
۱۳۳	فصل ۷
۱۵۷	فصل ۸- کامیلا
۱۶۶	فصل ۹
۱۸۶	فصل ۱۰
۲۰۳	فصل ۱۱
۲۲۶	فصل ۱۲
۲۴۶	فصل ۱۳
۲۷۱	فصل ۱۴
۲۹۳	فصل ۱۵
۳۱۶	فصل ۱۶

۳۳۴	فصل ۱۷
۳۶۵	فصل ۱۸
۳۹۰	فصل ۱۹ - نیتن
۳۹۸	فصل ۲۰
۴۲۲	فصل ۲۱ - استیون
۴۳۰	فصل ۲۲
۴۴۶	فصل ۲۳
۴۷۸	فصل ۲۴
۴۸۸	فصل ۲۵ - کاترینا
۵۰۸	فصل ۲۶
۵۲۶	فصل ۲۷
۵۲۹	فصل ۲۸ - خاتمه

۱

۲۰۰۷

وقتی از حمام بیرون می‌آید، زن هم بیدار شده است، به بالش تکیه داده و کتابچه‌ی راهنمای مسافرت کنار تختخوابش را ورق می‌زند. یکی از بلوزهای مرد را پوشیده و موهای بلندش طوری به هم ریخته که ناخودآگاه شب گذشته را به ذهن می‌آورد. مرد همان‌جا می‌ایستد و با حوله موهایش را خشک می‌کند، سرخوش از یادآوری خاطرات است.

زن سرش را از کتابچه بلند می‌کند و لب و رمی چیند. شاید سنش برای این کار کمی زیاد باشد، ولی مدت نه‌چندان طولانی‌اشنایی این فرصت را به زن می‌دهد خود را کمی لوس کند.

- حتماً باید کاری انجام بدهی که به کوهنوردی مربوط شود، یا حتماً باید توی دره‌های تنگ و باریک بچرخی؟ اولین تعطیلات درست و حسابی ماست. واقعاً کدام مسافرت است که هم می‌توانی از شر لباس خلاص شوی و هم... وانمود می‌کنی چندشش شده است. بعد ادامه می‌دهد:

- هم پشم گوسفند بپوشی.

کتابچه را پایین تختخواب می‌اندازد و دست‌های کاراملی رنگش را زیر سر می‌گذارد. از صدای خش‌دارش پیداست ساعاتی از شب گذشته را بیداری کشیده است.

- چشمه‌های لوکس آب معدنی توی بالی^۱ چه طور است؟ می‌توانیم روی شن دراز بکشیم... حسابی از ما پذیرایی شود... شب‌های طولانی و آرام...
- از این جور تعطیلات خوشم نمی‌آید. حتماً باید کاری بکنم.
- مثلاً خودت را از هواپیما بیندازی بیرون؟
- تا امتحان نکردی الکی ردش نکن!
زن چهره درهم می‌کشد.
- اگر از نظرت اشکالی ندارد، ترجیح می‌دهم ردش کنم.
رطوبت بدن مرد، بلوزش را نمناک کرده است. موهایش را شانه می‌زند و گوشی تلفن همراهش را روشن می‌کند. با دیدن تعداد پیام‌ها که پشت سرهم در صفحه‌ی کوچک گوشی به حرکت درمی‌آیند، قیافه‌اش درهم می‌رود.
می‌گوید:
- خُب، حالا پاشو صبحانه بخور.
روی تختخواب خم می‌شود و زن را می‌بوسد. زن گرما و رایحه‌ی بدنش را حس می‌کند.
- باز آخر هفته می‌روی؟
- بستگی به این معامله دارد. کمی هم به هوای امروز. شاید مجبور شدم بروم نیویورک. در هر صورت، پنجشنبه می‌رویم رستوران، یک شام خوب می‌خوریم، انتخاب رستوران با تو.
لباس چرمی موتورسواری‌اش را از پشت دربرمی‌دارد.
زن چشمانش را تنگ می‌کند.
- شام، با آقای بلک‌بری یا بدون او؟
- چطور؟
- آقای بلک‌بری باعث می‌شود احساس کنم سرخر هستم.

زن دوباره لب‌ور می‌چیند.
- همیشه فکر می‌کنم شخص سومی هست که تلاش می‌کند توجهات را جلب کند.
- زنگش را قطع می‌کنم.
زن با اوقات تلخی می‌گوید:
- ویل ترینر^۱، وقت‌هایی هم باید خاموشش کنی.
- دیشب خاموش کردم، نکردم؟
- زورکی.
مرد لبخند می‌زند.
- حالا می‌گویی زورکی؟
پاهایش را داخل لباس چرمی می‌کند و آن را بالا می‌کشد. بالاخره توجه مرد از لیساً^۲ منحرف می‌شود. کاپشن موتورسواری را روی دست می‌اندازد و همین‌طور که از اتاق خارج می‌شود، برای زن بوس می‌فرستد.
بیست و دو پیام در گوشی تلفن همراه بلک‌بری خود دارد. اولین پیام ساعت ۳:۴۲ صبح از نیویورک رسیده. مشکل قانونی پیش آمده است. سوار آسانسور می‌شود تا به پارکینگ در زیرزمین برود. تلاش می‌کند در جریان آخرین اخبار شب گذشته قرار بگیرد.
- صبح بخیر آقای ترینر.
نگهبان از اتاقکش بیرون می‌آید. با وجودی که زیرزمین از جریان باد و باران در امان است، اتاقک از نوع ضد باد و باران ساخته شده. ویل دوست دارد بداند این مرد، اول صبح، این‌جا توی زیرزمین، وقتی به تلویزیون مداربسته و سپر براق اتومبیل‌های ۶۰۰۰۰ پوندی زل می‌زند، به چه فکر می‌کند.
ویل دستش را داخل کاپشن می‌کند.